

نمونه‌ای از فہلویات

قرودین و زنجان و تبریز در قرن هفتم

الف - مستشرق ققید معاصر ادوارد برون ضمن تصحیح و چاپ تاریخ گزیده حمدالله مستوفی دو بعضی از نسخ این کتاب به قطعه شعر محلی برخورده که آنها را باذکر نسخه بدلهای موجود در مجله‌ای جمن آسیائی همایونی شماره ژون ۱۹۰ منشر ساخته است. نسخه بدلهایی که او نشان میدهد بترتیب عبارتند از :

- (۱) - نسخه کامبریج مورخ سال ۹۹۰ که بشماره ۳۰۲۳ ضبط است بعلامت «C۱»
- (۲) - ایضاً نسخه کامبریج مورخ سال ۹۶۴ که دارای شماره ۱۰۱۳ است و بعلامت «C۲» نموده شده .
- (۳) - نسخه بریتش موزیم مورخ سال ۸۹۰ که بشماره ۲۲/۶۹۳ ضبط شده و بعلامت «I۱» نمایانده .
- (۴) - ایضاً نسخه بریتش موزیم مورخ سال ۹۲۴ دارای شماره ۷۶۳۱ که علامت آن «I۲» است .

- (۵) - > > > > بشماره ۱۰۰۹ که دارای علامت «I۳»
- (۶) - نسخه پترسبورک مورخ ۸۴۷ بشماره ۵۷۸ موزه آسیائی بعلامت «p۱» .
- (۷) - نسخه انتستیتوی السته شرقی مورخ ۸۵۵ بشماره ۲۶۰ با علامت «p۲»
- (۸) - نسخه کالج کامبریج شاهی بدون تاریخ که بشماره ۱۱۴ ضبط است و آنرا با علامت «K» نمایانده .

بکی دو نسخه دیگر نیز آورده که چون مورد استفاده نبود از ذکر آن خودداری شد

اگرچه اختلافات در نسخ فوق بکلی اشعار را از وزن و معنی دور ساخته ولی چون وجود همین اختلافها تقریباً در حکم مفتاحی است که میتواند تاحدی ما را بصورت اصلی کلمات و معانی اشعار را همانی کند، در این مقاله به تطبیق و مقایسه آنها میپردازم و برای تسهیل کار بجای علامات انتخابی برونو نسخه بدلهارا با شماره ردیفشنان که در فوق ذکر شده نشان میدهم، مثلاً بجای نسخه C^۱، (۱) و عوض C^۲، (۲) میآورم تا آخر ۰۰۰

قطعه‌های مذکور بترتیب عبارتند از :

۱ - قطعه‌های اول که بلطفه اطراف فزوین است عبارت میباشد از قطعه‌ای که ابوالمجيد رایگانی معاصر ابا قاخان (۶۳۰-۶۶۳) انشاد کرده و یک دویتی است بوزن فهلویات و علت انشاد آن چنین است که ملک افتخار الدین در فزوین بنای باشکوه ساخت و ابوالمجيد را که مردی زاهد و سرشناس بود برای تماشای آن بنا برد و او پس از دیدن بنا بداحتاً دویتی زیر را سرود :

بیت اول :

- | | |
|--------------------------------|--------------------------------|
| ۱) ای که کسی پرست و کهر وردی | شاد و خرم بکیه کسی ورزی (۱) |
| ۲) ای کسی چه برستی کیه ورزی | شاد و خرم بگیتی تکیه ورزی (۲) |
| ۳) ای که کبی و کنه و روی | شاد و خرم بکیه ورزی (۳) |
| ۴) ای که کبنتی پرست و کنه ورزی | شاد و خرم بکنه کبنتی ورزی (۴) |
| ۵) ای که کبی پرست و کنه ورزی | شاد و خرم بکنه کنی ورزی (۵) |
| ۶) ای که گبنتی پرست و کنه ورزی | شاء و خرم بکیه و کسی ورزی (۶) |
| ۷) ای که کبی پرستی کیه ورزی | شاد خرم ده گبنتی بکیه ورزی (۷) |
- و بنظر من باید چنین باشد :

شاء و خرم بگیتی تکیه ورزی
.....
.....

(۱)-ایکه گبنتی پرست و گنه ورزی
یا : ایکه گبنتی پرست و کنه ورزی (۲)
یا : ایکه گبنتی پرست و گنه ورزی (۳)

ey ke giti parasto gonha varzi
ey ke giti parasto kina varzi
ey ke giti parasto gina varzi
sha' o xorram be giti takvya var zi

ایکه گبنتی پرست و گنه ورزی
ست د خرم گبنتی میگن (می ازمن)

معنی : ایکه گیتی پرست و بگناه گراینده‌ای. یا : ایکه گیتی پرست و کینه ورزی
یا ایکه گیتی پرست و سود جوئی، بگیتی شاد و خرم تکیه ور بمان (۶)

بیت دوم :

کیانش از سر نهی داهر زی (۱)
کیانش و سرنهی واشان بهرزی (۲)
وسانش هشته و وسان بهرزی (۴)
کیانش از سر نهی بیامرزی (۵)
کیانش اد نهی و سان بهرزی (۶)
کیانش اوسرنهی واشان بهرزی (۷)

۶ کیه دست آوردی دیمه بساجی
۸ کیه دست آوری ویمه بساجی
۱۰ کیه دست آوردی و بلمه بساجی
۷ کیه آدست آوردی و بلمه بساجی
۱۱ کنه ادست آوردی ویمه ساجی
۱۲ کیه ادست آوردی ویمه بساجی
و بنظر چنین می‌آید که :

کیانش^{۱۰} او^۷ نهی واشان بهرزی^۸
وسانش^۹ هشته و وسان^{۱۱} بهرزی
یا : گنه^۸ « « « «

ke ya dast ävari vimah besäji
kiyänaš ow nahi vāšān beharzi
gonah dast ävari vimah besäji
vosänaš hešta vo vüsān beharzi

با

و صورت اخیر بنظر صحیح‌تر می‌آید پرتال جامع علوم اسلامی
معنی : در صورت اول : که اگر بدست آوری و بنا بسازی بچه کسان بهر زه
و امیکناری ؟

در صورت دوم : بگنه بدست می‌آوری و عمارت بنا می‌کنی همچنانش می‌نهی
و بهرزه امیدواری

۳ - قطعه دوم شعر لطیفی است از جولاھه ابهری که در آن معشوق خود را
وصف می‌کند و بلهجه ابهر سروده شده

بیت اول :

کونه من او برش بسود ز ناو می‌دا (۱)
کوز من واپرش هلاو میدا (۴)
کونه من او برش هلاوه میدا (۶)
حون من دانرش هلاو میدا (۷)

۶ کبله امو و کمندان ناو می‌دا
۸ کبله ابرو کمندان تاو می‌دا
۱۰ کبله امو کمندی تاو میدا
۱۲ کبله امو و کمندان تاو میدا

و گویا صحیح آن چنین باشد.

(۳) - کیله^{۱۱} امرو^{۱۲} کمندان تاو^{۱۳} می دا^{۱۴}

خون من او بروش^{۱۵} هالاو می دا

کوز^{۱۶} من و^{۱۷} بروش ها لاو^{۱۸} می دا

kilah emrū kamandān täv mīdā

xune man ow beruš häläv mīdā

kevaz man vā bruš hä läv mībā

: یا :

معنی : دخترک امروز کمندان (دو زلف) را می تایید، از خون من برابر و

رنگاب می داد (یعنی با روناس و سمه میکشید) یا : که مرا با ابروانش فریب میداد

و صورت دوم بنظر اینجانب بهتر است (۴)

بیت دوم :

۱) سنبلاش ده ول واری همی کرد نرگسانش چه شبستان او می دا (۱)

۲) سنبلاش دول واری همی کرد نرگسانش چشینان او میدا (۴)

۳) سنبلاش جولواری همی کرد نرگسانش جو سیان آو میدا (۶)

۴) سنبلاش ده ول واری همی کرد نرگسانش جوشینان او میدا (۷)

و صحیح آن چنین است (۴)

(۴) - سنبلاش^{۱۹} ده ول^{۲۰} واری^{۱۱} همی کرد

نرگسانش جه^{۲۲} سیبان^{۲۳} آو^{۲۴} می دا

sonbolänaš da vel väri hami kard

nargesänaš je seybán äv mīdā

معنی : سنبلاش (گیسوان) خود را در گونه فرو میریخت، نرگسان (چشمان)

خود را از مژگان (از سرمدهان) طراوت می بخشید. (وک شماره ۲۳)

بیت سوم :

۱) واش به برده بد وا شامه اج سر

کوناش بسود بدر ز ناو می دا (۱)

۲) واش برده بد وا شامه اج سر

کوناش بسو در ماو میدا (۶)

۳) واش برده بدو اسمه اج سر

کوناش سو در تاو میدا (۷)

و چنین است :

واش^{۲۰} به برده بد وا شامه^{۲۱} اج^{۲۲} سر گونه آیش بسو^{۲۳} در تاو^{۲۴} می دا

và' aš bē bordah bod väšäma aj sar
güna, äyaš besü dar täv mīdā

معنی : بادش از سر وا شامه (معجر) ربوته بود و گونهایش در روشنانی

می تایید (۱)

بیت چهارم :

(۱) ورنه حیاء منش نوا می دا

گ جمن حمر آدرس اوی رهای یار

(۶) ورنه جان منش در نوا میدا

ا حین چمن آدرس آوی ره می یار

(۷) ورنه جان منش اولاو میدا

خ جمن چین آدرس آوی رهای یار

و چنین است :

۶)- جمن چین آدرس آوی رهای یار

ورنه جان منش اولاو می دا

jeman cin äzaraš ävi röhäy yär

varna jâne manaš üläv mīdā

معنی : چنین آذری که مراست آش رخسار یار است ورنه این آذر جان مرا

آتش میزد

۳ - قطعه سوم : از شخصی است بنام «ایانچ» یا «اتانچ» از مردم زنجان که مورد بی مهری ارباب خود واقع شده و چون او را در مجلس خود زیر دست همه طارها یش نشانده بوده ، رنجیده خاطر گشته و قطعه زیر را سروده :

بیت اول :

(۱) بمن شاهها بری شاهها گمانی

· · · · · · · ·

(۸) ند برارم حمه نبده زمانی

— بمن چندان بری شاهها گمانی

و گویا چنین باشد (۴)

۷)- بمن چندان بری شاهها گمانی

beman sähä barri candan gomäni

nad barärom xasey nobda zafäni

معنی : بمن ایشاه چه گمان می بری (۱) بتو برای ندبه زبان بر نمیاورم

بیت دوم : در نسخه (۸) چنین آمده :

از ان نا کند سپهرم در جو مبر لنک و دیکم بگمانی

و ممکن است چنین باشد (۹)

(۱۱)- ته^{۶۰} چر^{۶۱} تند ینی^{۶۲} و وجه^{۶۳} خوری سو^{۶۴}

به سپهرت شوان^{۶۵} مانک^{۶۶} خاشمانی^{۶۷}

te cer tendiniyö va cë xorı sü

be sobherrat şovân mäng xaşmäni

معنی : تو چرا خشمگینی و برای چه عزا گرفته‌ای در حالیکه بانک شادمانی

دیر ا بدر که دیر ام نم
سازمان میر میر

و عشرت تو بسهرمیروند :

بیت ششم :

مه شکمی کری گیتی توانی (۱)

ک بشم تبه هونا دلیاو مان دا

به سمر ساد لیاوه مان دا

۱ بشم سرم ساد لیاوه مان دا

بان دابه شکمی گر کسی توانی (۲)

— بستم بنه هونا دلیاوه

و شاید چنین باشد :

(۱۲)- بشم^{۶۰} بنه^{۶۱} هونا^{۶۲} دلیاویان^{۶۳} دا^{۶۴}

بان دا^{۶۵} نشکهی^{۶۶} [یاشکمی] گر کی توانی

besom böna hö ná delyäviyán dá

be'on dá nasgohi (naşkamı)gar kë taväni

و با : نشتم^{۶۷} بنه هونا دلیاوه بان دا

باشش^{۶۸} لنه^{۶۹} گری^{۷۰} کی تی^{۷۱} توانی

neştom banna höná delyäva báñ dá

bešeş lenja kari key ti taväni

معنی : در صورت اول : بمن بنه و نان دلیلویان دادند برای آنکه اگر

توانی نشکوهی (یا مرا نشکنی) نم نم نم نم نم نم نم نم رله کی رلیادیان

و در صورت دوم : بمنه بخانه دلیاوه نشتم در آنجا نخواهی توانست بر من

ناز و نخوت بفروشی

بیت هفتم :

بشنه اومی بوم صاسه حانی (۱)

۶ اتون بمر دلیاویم لوحشک

سه بومی بوم حاسه حامی (۲)

۷ اتون بمرز دلیاویم لوحشک

بومی بوحی حاسه جامی (۳)

۸ اتون بعیز دلیاویم لوحشک شینه

و باید چنین باشد (۶)

(۱۴) - اتون ^{۷۳} بم ^{۷۴} ير ^{۷۵} زدلیاویم بو ^{۷۶} جسک ^{۷۷}
بشه ^{۷۸} بومی ^{۷۹} و بومی خاسه ^{۸۰} جانی

atün bem yar ze delyävim bü jask
beşah bümi va bumi xäsah jäni

معنی : اینچنین اگر از دلیاوی بودن محنت و درج بود خسته جان از بومی
بیوم دگر خواهد رفت

بیت هشتم

- ۱) با بن کتی بوایه حون بشی زی
- ۲) با این کسی بوایه چون بسی رن
- ۳) با بن کسی بوایه چون بشیزی
- ۴) و شاید چنین باشد :

(۱۵) - باین گتی ^{۸۱} بوایه ^{۸۲} چون بشیری

چو من چین می شود لی ^{۸۳} آن گمانی

be in gatti beväya con beşiri
co man cin mïšavad ley on gomäni

معنی : برای تحمل این وضعیت کسی بجزگی شهر لازم است و همچون من
گمان می‌رود که چنین خرد و خمیر شوم (۶)

بیت نهم

- ۱) سجه شمشر ده بی مرک نبام
- ۲) بجر سمسر وه بی مرک نبام
- ۳) هر شمشیر ده بی مرک نبام
- ۴) و گویا چنین باشد ؟

(۱۶) - بجز شمشیر وه ^{۸۴} بی مرک نبام ^{۸۵}

بخور سک و چه مک ^{۸۶} زیو ندانی

bejoz šamšir veh bi marg nēbäm
bexüré sag vace mo ke zive nadäné

(۱۷) - در این شعر بر سبیل طبیعت و مسخره سخن گفته و منظورش تحقیر موضوع است

معنی : بهتر است جز با شمشیر مرک نباشد ، من که نمیدانم چگونه زیم چرا
بخور سک قانع باشم ؟

ب - در شماره چهارم سال ششم مجله دانشکده (۱) فهلویات کتاب المعجم شمس
قیس رازی را آوردہ‌ام و در آنچادو قطعه بود که از حیث لهجه بلری و رازی نیما ناست
و چون گوینده معلوم نبود نتوانستم درباره آنها تضادت کنم . اینک با توجه باشمار
جو لاهه ابهری در یافته‌ام که آن دو قطعه مربوط به لهجه‌های اطراف زنجانست و با توجه
بسیک باحتمال میتوان گفت که گوینده آنها جو لاهه بوده است و چون در معنی آنها تجدید
نظر شده برای تکمیل اینقسمت در اینجا نیز بذکر آن دو میپردازم :

۹- قطعه اول ، شعریست که در صفحه ۷۸ و ۷۹ چاپ تهران آمده و با توجه

بنسخه بدل‌های موجود چنین است :

(۱۶)- دل در دینم ^{۸۶} ای ^{۸۷} شو ^{۸۸} شا او ^{۸۹} کر ^{۹۰}

X ای روح‌هم دست گیرو پا او ا کر

delé dardinom ey şow şá avä kar

ay rühom dast giro pá avä kar

معنی : یکشب دل در دیند مرا شاد کن ، برای روح من دستم بگیر و پا (بخانه
من) باز کن

(۱۷)- راهی کم ^{۹۱} بد ^{۹۲} بت ^{۹۳} کره هین ^{۹۴} او بیران ^{۹۵}

انا دومی ^{۹۶} مکر ^{۹۷} آوا ^{۹۸} او ا کر

ráhi kem bod beté kerhin avíran

anädümi makar ävá avä kar

معنی : راهی که مرا بتو بود و بیران کردی ، نادانی مکن و از تو آباد کن

(۱۸) - بختم با هیده ^{۹۹} قایم ^{۱۰۰} دور آجوانی ^{۱۰۱} کر

تارهیل توده ^{۱۰۲} مکر رمکر ده بختم را او ^{۱۰۱} کر

baxtom bähida täyom dür äjüni

makar ramkarda baxtom rá avä kar

معنی : بختم رمیده تا از تو ای یار جانی دورم ، مکن رم و بخترم کرده‌ام
را آواز کن .

(۱۹) - ازین گین^{۱۰۲} بخت کوری وینشی^{۱۰۳} د

وزاین کی^{۱۰۴} خته^{۱۰۰} ورّی^{۱۰۶} یا^{۱۰۷} او اکر

azin gin baxt küri vineši deh

vazin key xotta varri yä avä kar

معنی : ازین گونه کور بختی مرا بینشی بده و این خفته کرخ شده بر خیز
و باد کن .

(۲۰) - شرو^{۱۰۸} دوری ته یبرد^{۱۰۹} بکردیم

بوین اشتی^{۱۱۰} امن^{۱۱۱} وز ناز^{۱۱۲} او^{۱۱۳} کر

şero düriyete yebrad bekerdim

bevin eştı aman vaz nä avä kar

معنی : ما از رفقن و دوری تو عبرت گرفتیم ، به بین آشتی مرا و از ناز
باز گرد .

۳-قطعه دوم ، يك دو بیتی است که در صفحه ۱۲۹ همان کتاب آمده و با توجه
به سخه بدلهای چنین است :

(۲۱) - خوری^{۱۱۴} کم زهره نی کتش سا^{۱۱۵} بیوسم
نیم آن دسترس کش پا بیوسم

xori kem zahra ni keš sä bebüsom

niyom on aastras keš pä bebüsom

معنی : خورشیدی که زهره ندارم سایه او را بیوسم و دسترسی ندارم که پا بش
را بوسه دهم

(۲۲) - بو اژی^{۱۱۶} گو کوامش^{۱۱۷} خانها^{۱۱۸} پا
وش^{۱۱۹} خوادا^{۱۲۰} بشم^{۱۱۱} آن خا بیوسم

beväzi gu kovämeš xä nahä pä

vaše xovädä bošom on xä bebüosm

معنی : بگو بیازی بکدام خاک پا نهاد ، تا برای خدا بروم و آن خاک را بیوسم .
ج - غزلی ملعم از همام تبریزی موجود است که پارسی دری و لهجه آذری
سروده شده و در نسخه خطی حاج حسین آقا نجفیانی بصورت زیر آمده :

(۲۳) - بدیدم چشم مست رفتیم از دست
کوام آذر دلی^{۱۲۲} بو^{۱۲۳} کو نبی^{۱۲۴} مست

bedidam cašme mastat raftam az dast
koväm äzar deli bü kü nebi mast

معنی : چشم مست تو را دیدم و از دست رفتم ، کدام آذر داشت که آنرا به بیندو مست نشود ؟

(۴۴) - دلم خود رفت و میدانم که روزی

بمهرت هم بشی خوش گیانم ^{۱۲۵} از دست
delam xod raftö midänam ke rüzi
bemehret ham besë xos gyänom az dast

معنی : دلم برخاست و میدانم که در مهر تو روزی جانم نیز از دست برخود

(۴۵) - بآب زندگی ای خوش عبارت

لوانت لاو جمن دیل ^{۱۲۶} و گیان ^{۱۲۷} بست
be äbe zandagi ey xos ebärat
lovänat láv jeman dilo gyän bast

معنی : ای خوش عبارت فریب لبان تو جان و دل مرا بآب زندگی بیست .

(۴۶) - دمی بر عاشق خود مهربان باش

کزینسان مهر ورزی گست بی گست ^{۱۲۸}
و دد بعضی نسخ : کزیور مهر ورزی ...
damı bar äšeße xod mehrabən bäs

kaz in sán (kaz eyvar) mehr varzi gast bi gast

معنی : یکدم بر عاشق خود مهربان باش که اینسان مهر ورزی (یا که از یک سر مهر ورزی) زشت است زشت

(۴۷) - اگر روزی به بینم روی خوبت

نسان ^{۱۲۹} هشنجهز ^{۱۳۰} آنرا سر زمان دست ^{۱۳۱}

agar rüzi bebünam rüye xübat

nasán mesnahza anrà sar zemán dast

معنی : اگر روزی روی خوب تو را به بینم مشکل است که سر از دست بشناسم

(۴۸) - بمهرت گر همام از جان بر آید

مواژش ^{۱۳۲} کان یوان ^{۱۳۳} بمر و و ^{۱۳۰} وارست

bemehrat gar homäm az jän bar äyad
maväzes kän yevän bémorvo väraast

معنی : اگر بمهر تو همام بمیردم گو که آنجوان مرد و بیاسود !

(۴۹) - گرم خا واکنی لشمن ۱۳۶ بوینی

بیویت خته بام ۱۳۸ ژاهنام ۱۱۶ سر هست

garam xá và koni lašnom bevīni

bebüyat xotta bám zähnäm sarmast

معنی : اگرم خاک بشکافی و جسد مرا به بینی (خواهی دید) که در جای خود

بیوی تو سر هست خفتگام . یا خواهی دید که بیویت در خوابگاه خود سر هست خفتگام ؟

۱ - گنه gonha = گناه (هرزندی) و این همانست که در عربی

جهه شده . و اگر gina = نقره و مجازاً نزوت و مال (قس gin = حاصل و خرمن در تاتی) :

هر که دل از مهر تو چو گینه ندارد ز آتش غم در گداز باد چو گینه (سوزنی)

= بول پرست و نزوت مند gina-varz

۲ - شا şá = مخفف «شاد» (اوستا : sáta - بهلوی sät و در تاتی şü)

۳ - زی zi = امر از «زیستن» و در زبان دری معمول است :

شادی زی بـا سیاه چشمان شاد که جهان نیست جز فسانه و باد (رود کی)

۴ - کی ke+ya = ke+ya = ke+ya مخفف «گر» = که اگر

و یا gonah که مخفف گناه است

۵ - ویم väm-a = کل و آب («ه» نسبت) = آنچه از آب و گل

سازنده، بنا و عمارت

و اگر ima باشد بمعنی هرزه و بیهوده است

۶ - کیانش ke-yänas = ke-ya-nas (کی + آن جمع + شضییر) = بچه کیانش ؟

۷ - او ow = «بر» حرفاً اضافه (پارسی باستان ova)

۸ - هرزی narz-i (هرز = بیهوده + ی وحدت یا خطاب)

۹ - وسانش vo-sän-as (و = آن اشاره + سان = روش + «ش»)

خشمیر = همچنانش

- تذکرہ در این لهجه «vo» برای اشاره دور است و ممکن است «va» باشد (گرگانی a) و در این صورت برای اشاره نزدیک vë خواهد بود؛ (در گرگانی e)
- ۱۰ - ووسان **vüs-än** = («ووس» مخفف «بیوس» + «آن» حال) = بیوسان متوقع و امیدوار
- ۱۱ - کیله **kïla** = دخترک (در هرزندی و ارزمنی kinä در تاتی kina در خلخالی kilik و در طبری قدیم kor رک : واژه‌نامه طبری)
- ۱۲ - امر و **em-ru** = (ام = «ابن» اشاره + «رو» مخفف روز) = امروز (در هرزندی و تاتی emru)
- تذکرہ - جزء اول آن در پارسی باستان و پیشوای بصورت im آمده.
- ۱۳ - تاو **täv** = به معنی پیچ و خم و تابش و روشنایی و حرارت و در اینجا معنی اول مراد است (بهلوی tāp ، طبری taw ، گورانی tāw گفتم مراتی زلف و مرا ای پسر متاب گفتا ز بهر تاب تو دارم چنین بتاب گفتم نهی بر دلم آن تابدار زلف گفتا که مشک تاب ندارد قرار و تاب (عنصری)
- ۱۴ - دا **dä** = مخفف «داد» سوم شخص مفرد ماضی از فعل «دادن» تذکرہ - صرف این فعل باید چنین باشد: مصدر däyan . ماضی . dayin-dayi . dayan - daya . مضارع täyim . täyom . täyin . täyi dayim - bayom
- ۱۵ - بروش **-k** = berü = ابرو + ش ضمیر) = ابرویش
- ۱۶ - وذ **vaz** = «وش» به معنی «واسه» برای ؛ (رک شماره ۱۱۹)
- ۱۷ - وا **vá** = «با» حرف اضافه (در لری vá)
- ۱۸ - هلاو **häläv** = («ها» به معنی دنک + آب) = رنگاب ، آب دنک و اگر «ها» علامت جمع و مربوط بمقابل باشد در این صورت «لاو» به معنی فربپ و نیر نک است: لاو دادن = فربپ دادن
- ۱۹ - د **da** = مخفف «در» حرف اضافه (پهلوی dar)
- ۲۰ - ول **vol** = گونه (در لهجه های شمالی مجازاً گونه) را vol با میگویند و در اصل به معنی «گل» است
- ۲۱ - واری **väri** = مخفف «واریج» = واریز

۲۲ - ج je یا ce = مخفف «اچ» معنی از (در هرزندی ce در کردی (ja و je

۲۳ - سیبان = sey-bän = («سی» = سه معنی نظر + بان) = مژگان
 تذکر - در گرگانی قدیم *basa yi* معنی «نگاه کنی» آمده (رک واژه نامه گرگانی ۷۱-۷۰) بنا بر این دیشه آن *say* معنی نگاه و نظر خواهد بود (و در بهلوی sahestan > *sah* = بنظر رسیدن ، پدیدار شدن) که جزء اول این کلمه است *seybän* علامت محافظت میباشد و چون مژگان حافظ چشم و نگاه است آنرا *bäng* خوانده ؛ و بیک احتمال «سیبان» = («سی» مخفف سایه + بان) = سایه بان و در اینصورت نیز مقصود مژگانست که بر چشم سایه میافکند ؛
 و اگر *sabyän* باشد = (شبی = شبه سنک سیاهی است + آن نسبت) = میل سرمه یا سرمه دان زیرا شبیه، سنک نرم و سیاهی است که از آن میل سرمه دان میسازند ؛

۲۴ - آو av = آب ، جلا و رونق و در اینجا معنی دوم و یا سوم مراد است .

۲۵ - واش was = vä-as = (وا = باد + اش ضمیر) = بادش

۲۶ - واشمه väsam = معجز و چارقد زنان

۲۷ - اج aj یا ac = از (رک شماره ۲۲)

۲۸ - سو sü = روشنایی (در طبری و گیلکی نیز sü)
 ۲۹ - täv = روشنی و نور (رک شماره ۱۳)

۳۰ - جمن jeman یا ceman = (ج = از + من) = از

۳۱ - چین cin = (چو + این) = چنین

۳۲ - آذر azar = ätar ، بهلوی ätur (اوستا آتش)

۳۳ - رها roh-ä = رخ (آ - مخفف «ها» جمع) = رخها ، گونهها :
 یک رخ تو ماه و آن دکر رخ زهره زهره بعقرب نشسته ماه بخرچنگ (ابو طاهر خاتونی)

۳۴ - اولاو illäv = آلاو ، شمله آتش (در خراسان allow آلاودادن = آتش زدن ، مشتعل کردن)

بر اوچ گنبد گردون از آن بتايد هور
که بافت از تف قندیل مرتضی آلاو
(آذری ، لغت نامه)

۳۵ - ند nad = نه ات

در این لهجه در مواردی «ت» به «د» تبدیل شده (رک شماره) و در
سایر لهجه های شمالی نیز بیسابقه نیست چنانکه در هرزندی و تائی شفتالو ، گوشت
= شغلی ، قوزد

۳۶ - خسه xasa = محرف و مخفف «خاصه» ؛ برای ، محض

۳۷ - نبد nobda = محرف ند، شیون و زاری و شکایت

۳۸ - زبان aafän = زبان (هرزندی zuhun ، تائی zun ، بلوجی zafun ، سمنانی zuvan

۳۹ - کنه kenna = kenna باشد (مازندرانی kenna) ممکن است
کرد باشد ؛ kand

۴۰ - سپهر sopher = سپهر ، آسمان

۴۱ - جو jü = جفت

و اگر cow باشد مخفف چول و چاله است = خم

۴۲ - ریک rig = لوك حقیر و زبون (در خراسان و فارس riðü)

۴۳ - خا xá ، مخفف خاک

۴۴ - واخ vä = مخفف «وات» = باد (بهلوی vat ، اوستا väta در
تائی vu)

۴۵ - میر mayer = مگر

۴۶ - وو vü = بو ، علاوه بر معنی معمول به معنی آگاهی و وجودان و تصور
و گمان و آرزر و سبب نیز آمده و در اینجا معنی اخیر مناسب است و در یک صورت
ممکن «ووک» باشد = واک = باک و هراس (رک ذیل شماره ۵۱)

۴۷ - اوایه eväya = («او» محرف «اباء» معنی امتناع + «به» مخفف
«است» = اباء است

۴۸ - اش as = ضمیر سوم شخص مفرد غایب . در لهجه های شمالی غالباً دیده
میشود که در مورد متکلم ضمیر غایب میآورند . چنانکه در اینجا نیز مرجع «ش» در
جمله قبل ، متکلم است : بآن وو کم اوایه اش بار شه....

۴۹ - زیوگه = ziyev+ke = زیستنگاه با و در این صورت

جزء دوم «که» ربط و تعلیل است

۵۰ - جیر = jir = زیر (پهلوی azir ، کردی zhir ، بلوجی cëra ،

گیلکی (jir

۵۱ - وا-ماش، پشانی = vä+säyeš + pesäni = (با-+ سایش) از ساییدن +

پشانی مخفف پشانی) = پاشانی پشانی؛ و ممکن است واشانش نشانی + aš + nešäni

= با-استانش نشانی و در این صورت در مصراع اول نیز بجای «وو» باید «ووک»

باشد و معنی شعر چنین است : بآن بک از زبستن در دربار شاه ابا دارم که مرا زیر

دست و باستانه می‌نشانی در گیلکی آستانه را sänal گویند

۵۲ - تو خیر دوم شخص مفرد (کردی tu) ، افغانی و لری ta و

مازندرانی (te

۵۳ - چر = cer = cer (چه-+ «ر» مخفف «را») = چرا ؛ برای چه ؛ در خراسان

نیز cer و cer گویند

۵۴ - تندین = tendin = tend+ «ین» نسبت) = خشمگین ، غضبناک (در

هر زندگی نیز tend و در تاتی tent بجای «تند» آمده

۵۵ - وچه = va+ ee («و» = بـ «چه» = بچه ؛ برای چه)

۵۶ - سوی = siyy = مبدل سوک = غم و مصیبت و اندوه (در اوستا

هندی باستان sohka در ارمنی sug

۵۷ - شوان = šovän = («شو» از شدن - آن حالی) = درحال شد

۵۸ - مانک = mäng = بانک

تذکر - در لهجه آذری «ب» اول به «م» بدل میشود چنانکه در تبریزی و

هر زندگی و تانی ماهانه = بهانه و میشه = بیشه

۵۹ - خاشمانی = xaš-mäni = («خاش» خوش + «مان» از «ماندن» +

«ی» نسبت) = خوش بودن ، در کردی «خاس» و در تاتی «خش» معنی خوب و خوش آمده

۶۰ - بشم = beš - om = مرا. در اسپهان bešet - bešom

تذکر - آوردن «ش» و قایه میان «ب» و ضمائر، مخصوص بموافقی است که

کلمه درمورد مفعول صریح واقع شود : بشم داد ، بشش گفت

۶۱ - بنه = bona = بند و اسباب و رخت خانه و منزل و در بکصورت bannah = بند

۶۲ - هونا honä (هو = «و» عطف + «نا» مخفف نان) = ونان (۹)

واگر hünä باشد تحریفی از خانه و خونه است

۶۳ - دلیاوه delyäva — در جایی بین کلمه برخودم ولی از سیاق عبارت چنین بر می‌آید که اسم شخص یا محلی می‌باشد که شاعر آن محل یا آن شخص پناهندۀ شده

۶۴ - دا = da = مخفف «داد»

۶۵ - باندا beändä = (بان + دا = جا) = بانجا و در بکصورت ممکن است «دا» محرف «تا» باشد بقياس «ند» بجای «نت» و «درد» عوض «درت» و در اینصورت «باندا» = بآن تا ؛ برای آن که (رک شماره ۳۵)

۶۶ - نشگهی našgohi = (دوم شخص مفرد منفی از «شگهیدن» مخفف شگوهیدن) = هضطرب و پریشان نشوی

جان عاشق نترسد از شمشیر مرغ محبوس نشگهد زاشجار (سنای)

واگر نشکمی naškami = نشکنی مرا

۶۷ - نشتم neštom = (اول شخص مفرد ماضی از مصدر «نشتن»

مخلف نشستن) = نشتم - این فعل در گرگانی و طبری بصورت نیشن آمده Ništan

۶۸ - بشش heš-es = باو (رک شماره ۶۰)

۶۹ - لنژه lenža = لنجه : رفتار از روی ناز و غمزه و تیخر ، تکبر

ورزی ۹

آن یکی را به خنجر و خفتی و آن یکی را به لنجه دورفتار (لبیبی)

۷۰ - کری kari = («کر» = کار -ی نسبت) = کاری و با (دوم شخص

مفرد مضارع از کردن) = کنی

۷۱ - تی ti = تو در یکجای دیگر از این قطعه te آمده (رک شماره ۵۲۴)

و بنابراین احتمال می‌رود که در اینجا هم te بوده و در نوشتن آنرا ti کردند و با شاعر بضرورت بجای ti در آن مورد te آورده

- ۷۲ - اون atün با etün = همچنین (در پهلوی eytun) = ایدون
- ۷۳ - بم (بِمْضمير) = bem = بمن
- ۷۴ - بر yar = گر = (تبدیل «گ» به «ی» در بعضی لهجه‌های شمالی معمول است چنانکه در هر زندگی بجای yar ، gom و عوض yen ، gow آمده) (رک شماره ۴)
- ۷۵ - بو bü = مخفف «بود» با معنی باشد (رک شماره ۱۲۳)
- ۷۶ - جسک jask = در دو محنت رنج و غم (اوستا yaska ناخوشی ، پهلوی yask)
- ۷۷ - بشه beşa = بشود (کرگانی besa)
- تذکر - صرف این فعل در این لهجه باید چنین باشد : مصدر : soyan :
 ماضی : ü با so • sim با süm • om با sum - son با süm - son با sümim
 - besan - besö با besa • مضارع : sin با süvin • si با süvi
 beso : besin • besi - besim • besom
- ۷۸ - بوم büm = مرز و زمین و جا و مقام و منزل (اوستا bümi ، سنسکریت bhümi ، پارسی باستان büm ، پهلوی büm)
- پژوهشکاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
 (حاشیه برهان قاطع)
- کشودیرا که عدل عام ندید بوم در بومش ایج بام ندید
- ۷۹ - خاسه xäsal = خسته
- تذکر - تبدیل a به ä در این لهجه دیده میشود چنانکه در تاتی معمول است:
 tarsidan=tärastan ، dart=därt
- ۸۰ - گت gat = بزرگ و گنده (رازی و طبری و فارسی gat ، خراسانی kat)
- ۸۱ - بوایه beväya = بیاید
- ۸۲ - لی ley = leh ، از هم پاشیده و مضجع شده (در رازی و فارسی leh)
 تذکر - در این لهجه (ه) مفروظ که مقابل آن کسر و بافتحه باشد به «ی» بدل شده (رک شماره ۱۰۴)
- ۸۳ - وه veh = خوب (پهلوی veh)

- ۸۴ - نبام **nëbyäm** = (اول شخص مفرد مضارع از فعل **buvan** در مورد دعا و تمنی) = نبوم — مبادم (رک شماره ۱۲۷)
- ۸۵ - مک **mo-ke** = (م=من+که موصول) = من که
- ۸۶ - دردین **dard-in** = (درد+«ین» نسبت) = دردمند ، در هرزندی و تاتی نیز **dardin** معنی «دردمند» آمده
- ۸۷ - ای **ey** = يك (اوستا **aêvâ** — بہلوی **eyv**) در هرزندی و تاتی i
- ۸۸ - شو **šow** = شب (هر زندی و تاتی **šov** در گرگانی šow)
- ۸۹ - او باز ، وا (بهلوی **apäj**)
- ۹۰ - کر **kar** = فعل امر از کردن (در لهجه های شمالی غالباً مضارع کردن از «کر» می آید) = بکن
- ۹۱ - کم **kam** (مرکب از «ک» ربط و ضمیر اول شخص مفرد) = که مرا
- ۹۲ - بد = **bod** مخفف بود
- ۹۳ - کرهین **kerhin** = حرف «کردی» ؛ دوم شخص مفرد ماضی (رک شماره ۹۰) و اگر مرکب باشد جزو اول **kar** معنی خانه (هر زندی **kar**) و جزء دوم «هین» علامت انتباه است (؟)
- ۹۴ - اویران **aviran** ، در تاتی **verán** = ویران
- ۹۵ - انادومی **anadümi** = نادانی
- ۹۶ - مکر **makr** = مکن (رک شماره ۹۰)
- ۹۷ - آوا **äva** = مخفف آباد (بهلوی **äpatân**)
- ۹۸ - باهیده **bähida** = سوم شخص مفرد ماضی (قلی از مصدر «باهیدن» بهعنی باختن = باخته و دم کرده
- ۹۹ - تایم **täyom** (تا+ام) = تاهستم
- ۱۰۰ - آجونی **ää-jüni** = (آ«ندا+جونی») = ای بار جانی و در لهجه رازی نیز «جون» بجای «جان» آمده
- ۱۰۱ - آوا **avâ** = مخفف آوا ، آواز ، «آوا کردن» معنی صدا کردن

کسی و «آوادان» بمعنی «خواندن»

ای بلبل خوش آوا آواده ای ساقی آن قدح بکف ماده (رودکی)

۱۰۲ - گین *gin* = گون، واژ این کلمه است جزو دوم «آبگشته»

۱۰۳ - وینش *vin-eš* = بینش (از ریشه اوتستایی *di* بمعنی دیدن)

تذکر - در پاره‌ای لهجه هادر اشتقاقداری *diyan* = «مانند زبان دری دارای دو ریشه *di*» (برای صرف صیغه‌های ماضی و مصدر) و *ving* (برای صرف صیغه‌های مضارع وامر) است مانند لهجه گرگانی و کازرونی ولی در بعضی لهجه‌های شمالی فقط ریشه *vin* معمول است چنانکه در هرزندی مصدر دیدن *vin-de* و در تاتی *vindian* آمده و این لهجه همچو بنظر می‌آید که از دسته اول است و اگر از دسته دوم باشد قاعده‌تا باید چنین صرف شود : مصدر : *vindian* · *vindin* · *vindi* - *vindim* · *vindem* - *vindin* · *vinde* : ماضی : مضارع : *-vinin* · *vini* - *vinim* · *vinem* - *vinin* · *vin-e* : امر : *vin* :

۱۰۴ - کی *key* = که، کوچک (رک ذیل شماره ۸۲) و یا

کرخ و بیحس که در رازی *keh* میگویند

۱۰۵ - خته *botta* = خفتگ

۱۰۶ - وری *varri* = (فعل امر از *varrestan* در دشتی *varrestan*) برخیز

۱۰۷ - با *yā* = مخفف باد

۱۰۸ - شر *sér* = شدن و رفتن (در هرزندی *sere*)

۱۰۹ - یبرد *yebrad* = معرف «عبدت»

۱۱۰ - بونشتنی *bevin-ešti* = جزو اول امر از دیدن (رک شماره ۱۰۳) و

جزء دوم «اشتی» مخفف آشتی بمعنی صلح

۱۱۱ - امن *aman* = ضمیر اول شخص ملکی جمع : *ešti aman*

آشتی ما. در مورد مفعول صریح نیز بکار می‌رود

۱۱۲ - نا *nā* = مخفف «ماز»

- ۱۱۳ - اوَا eva = اباء وامتناع (رک شماره ۴۷)
- ۱۱۴ - خور xor = خورشید، هور (اوستا húr ، پهلوی xor)
- ۱۱۵ - سا sä = مخفف «سایه» (اوستا sayavä ، پهلوی säyak)
- ۱۱۶ - واژی väzi = بازی (از ریشه vaz)
- ۱۱۷ - کوامش s = koväm = کداماش
- ۱۱۸ - نها nahä = مخفف «نهاد» = سوم شخص ماضی مطلق از فعل
nahäyan
- ۱۱۹ - وش vaše = برای (در رازی و جنوب ایران väsey ، در اری si) (رک شماره ۱۶)
- ۱۲۰ - خودا xväda = خودا = خدا = خودا (xüttä) = بله‌ی (پهلوی)
- ۱۲۱ - بشم bosom = برم (رک شماره ۷۷)
- ۱۲۲ - آذردلی azar+deli = آتش‌دل، کنایه از دل‌سختی و بی‌عاطفگی
- ۱۲۳ - نبی nebi = نباشد
- صیف این فعل چنین است : مصدر : ماضی :
 • büvan • bü : büvan : مصدر : ماضی
 • bë : bova : مضارع buvin • buvi – büvim • büvom
 • bi : bovi – bim : bovim • bom : bovom – bën : bovan
 be bo : bin : bovin
- ۱۲۴ - گیان gian = جان (اوستا gava ، در هرزنی gun ، و در قاتی jun)
- ۱۲۵ - لاو läv = فریب (رک ذیل شماره ۱۸)
- ۱۲۶ - دبل dil = دل (پهلوی dil با dil)
- ۱۲۷ - گست gast = ذشت
- دلبر ا دور و خ تو بس خوبست
از چه با یار کار گست کنی
- (عماره مروزی)
- ۱۲۸ - کزی ور kaz+i+var = که از یک بر
- و در بعضی نسخ : کربنسان kaz+in+sän = که از این روش، از بن ترتیب
واینطور •

۱۲۹ - نسان **sân** = **na--sân** («ن» نفی - «سان» = آسان) = آسان

در هرزنی **osun** و در تانی آمده **usun**

۱۳۰ - مشنهز **meşnahza** (سوم شخص مفرد مضارع از مصدر **meşnahz**)

شناختن) = میشناسد

این فعل در تانی **senösde** و در هرزنی **senustiyan** آمده و صرف آن

در لهجه فوق چنین است : ماضی : **senohzom** - **senohzan** • **senohz** :

• **meşnahza** : مضارع • **senohzen** • **senohzi** - **senohzem**

• **meşnahzı** - **meşnahzem** • **meşnahzom** - **meşnahzan**

beşnahz : امر • **meşnahzen**

۱۳۱ - سر زمان دست **sar + ze + man + dast** = سر از دست مان

تذکر - در این لهجه مانند اغلب لهجه های شمالی ضمائر اضافی را مقدم بر

اسم میآورند : مان دست ، تان دست ، شان دست ۰۰۰ و قاعده تا باید مضاف الیه و

صفت نیز رو مضاف و موصوف مقدم ذکر شود

۱۳۲ - موازش **es** = **mavätz** - مگویش

مصدر این فعل **väztan** یا **väzitan** (در گرگانی **vätan** یا

و ایر آن **vaz** آمده) میباشد و صرف آن چنین است : ماضی : **vät** یا **väzt** :

مضارع : **väzm** یا **väzom** - **väzan** یا **väzand** ، **väzä** یا **väzö** یا

• **väz** یا **väzin** یا **väzen** • **väzi** - **väzim** یا **väzem**

mavaz

۱۳۳ - یوان **yeván** - جوان (اوستا **yaván** یا لموی **yuván**) و ممکن

است **neván** باشد بمعنی ناتوان و درجور

۱۳۴ - برو **bemorv** = برد

صرف این فعل : مصدر **morvan** • **mory** : ماضی :

• **bemera** : مضارع • **morvin** • **morvi** - **morvim** • **moryom**

• **bemerin** • **bemeri** - **bemerim** • **bemerm** - **bemeren**

امر : **bemer**

۱۳۵ - لشن lašn = لش ، جسد بی جان ، لشه

۱۳۶ بوبنی bevini = به بینی (رک شماره ۱۰۳ و ۱۱۰)

۱۳۷ - بام bám = مخفف بوام = باشم (رک شماره ۸۴)

۱۳۸ - ژاهنام žä—honä—m = خوابگاهم - مرقدم : جا +

= خواب در هرزندی و تانی hun « م » ضمیر اول شخص مفرد = خوابجایم . خوابگاهم (?) — ته

تبریز اسفند ۱۳۳۴

ادیب طوسی

